

همزمان زنان در مبارزه بر علیه ستم جنسی

به مناسبت روز جهانی زنان

مبارزات زنان انقلابی و پیشروی ما نیاز به سازماندهی دارد تا بتواند در برابر رژیم ایستادگی کرده، قدرت عمل یافته و مبارزه بر علیه ستم جنسی را از مرحله مبارزات منفی و شعار به مبارزات سازماندهی شده در چارچوب تشکلات مستقل زنان تبدیل کرده و با رساندن آگاهی به سایر زنان در کلیه اقصای جامعه، آنان را برای مبارزه ای با برنامه، مداوم و سراسری فعال و آماده نموده تا برای حقوق دموکراتیک خود به صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی بپیوندند.

با نزدیک شدن ۸ مارس امسال، بار دیگر زنان ستمدیده و مبارز ایران آماده ی نشان دادن انزجار خود از قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی شده و در پرتو همبستگی، قدرت و مقاومت بی امان خود را در مبارزه با رژیم به انحاء مختلف به نمایش می گذارند.

راهپیمایی ۸ مارس امسال به ابتکار "کارزار زنان" به مناسبت روز زن از آلمان تا هلند (<http://www.karzar-zanan.com>) به مدت ۴ روز ادامه خواهد داشت و در روز ۸ مارس در جلوی دادگاه لاهه تظاهرات با شکوهی ترتیب داده شده است.

در این رابطه گردهمایی عمومی و بسیار مفید و آموزنده ای از سوی این دوستان در روز شنبه ۱۴ ژانویه در پالتاک برگزار شد که در آن بحث هایی با زیربنای نظری مختلف در رابطه با مسائل روز زنان ایران ارائه گردید. در لابلای این بحث ها نکاتی اساسی و بسیار مهم و تعیین کننده در زمینه مبارزات رهایی بخش زنان مطرح گردید که این جا به برخی از آن ها اشاره می گردد:

۱- یکی از شرکت کنندگان در بحث به دفاع از فمینیسم بورژوایی مطالبی را در رابطه با اظهار نظرهایی که ظاهراً فرح دیبا اخیراً داشته، عنوان نمود و مطرح کرد که معمولاً به مسائل زنان از دید چپ نگریسته شده و "منحصر" به مبارزات کارگری می گردد.

۲- شرکت کننده دیگری هم چنین اظهار داشت که مسائل زنان رابطه با مبارزات طبقاتی و کارگران نداشته، بلکه مسأله است عمومی و حتی زنان کارگر هم تحت ستم شوهران (کارگر) خود هستند.

۳- از جمله دیگر نظراتی که به وسیله یکی از دعوت شدگان در این گردهمایی مطرح گردید، این که ستم بر زن ارتباط مستقیم با منافع طبقاتی بورژوازی و طبقه حاکم در جامعه داشته و در واقع الغای ستم جنسی تضمین کننده پایداری ستم طبقاتی است. لذا برای مبارزه با ستم جنسی می باید اول با ستم طبقاتی مبارزه کرد.

۴- یک نظر ارائه شده دیگر هم این بود که برای برچیدن ستم طبقاتی و ستم جنسی علاوه بر ارائه بحث و رساندن آگاهی به زنان اقشار مختلف جامعه، نیاز به سازماندهی برای تداوم مبارزه با رژیم وجود دارد.

به عبارت دیگر، بحث، آگاهی رسانی و حتی فعالیت های گسترده و سراسری مانند تظاهرات و نظیر آن زمانی نهایت تاثیر خود را می گذارد که با برنامه، سازماندهی شده و پی گیر باشد تا به صورت یکی از نیروهای اپوزیسیون در مقابل رژیم قرار گیرد و رژیم نُتواند آن را سرکوب کند.

۵- از جمله سنوالات مطرح شده نیز این بود که آیا تمام جریانات چپ به مسائل زنان به یک چشم می نگرند یا نه و این که آیا تمرکز بر مسأله زنان در مارکسیزم مطرح گشته یا نه؟

هدف از مطرح کردن این مباحث در این جا باز کردن آن نکات مهم و اساسی در آن ها است که برای زنان مبارز و انقلابی ما می تواند حائز اهمیت تعیین کننده باشد. مبارزات فمینیستی زنان بورژوا و رابطه آن با مبارزات زنان کارگر و زحمتکش در برابر ستمی جنسی در شرایط فعلی در تمام جوامع بورژوایی و به خصوص در جوامع بورژوایی کشورهای عقب نگه داشته شده ای هم چون ایران که دیکتاتوری حاکم است، کلیه زنان جامعه از هر قشر و طبقه در برخی از زمینه ها تحت ستم جنسی مشترک قرار دارند. مثلاً در ایران، کلیه قوانین کشور در رابطه با ارث، حضانت فرزندان، حقوق زن در برابر شوهر، پدر، برادر... و نظیر این ها برای تمام زنان کشور یک سان بوده و در نتیجه ستم جنسی نسبت به حقوق انسانی و دموکراتیک و مدنی بر تمام زنان جامعه به یک نحو اعمال می گردد و در این چارچوب کلیه زنان کشور را بر علیه این قوانین با هم متحد می سازد. لذا در این باره بحثی نیست که در چارچوب قوانین مدنی کشور، زنان اعم از بورژوا، کارگر و اقشار میانی به یک نحو تحت ستم جنسی قرار دارند.

مثلاً در هنگام طلاق، زن (از هر قشر طبقه ای) در مقابل شوهر از حق حضانت مساوی بر فرزندان خود برخوردار نیست. پس فرقی نمی کند که زن از طبقه حاکم و وابسته به رژیم باشد یا از یک خانواده کارگر و فقیر و یا از خانواده مرفه (یا نیمه مرفه) و تحصیل کرده باشد و یا این که خودش زنی تحصیل کرده و شاغل و از نظر اقتصادی مستقل و مرفه باشد. در هر صورت، بر اساس قانون از یک سن مشخص فرزندان به پدر تعقل می گیرد.

این استدلال در کلیه موارد دیگر هم در مورد ستم جنسی و قانونی بر زن صدق می کند و حول این محور کلیه زنان جامعه را بر علیه قوانین اسلامی رژیم در یک

جبهه قرار می دهد. طبیعتاً این تبیض جنسی در کلیه موارد برای تمام زنان، از هر پایگاه اجتماعی که باشند، دردناک و ظالمانه می باشد.

از این رو، زنان ایرانی بسیاری به خصوص از زمان انقلاب مشروطه به بعد بر علیه قوانین زن ستیز و شرعی حکومت های وقت بلند شده و فعالیت های موثری داشته اند. اتفاقاً این زنان که اغلب فمینیسم را به مترقی ترین شکل ممکن اش پیاده کرده و در این راه آزار و اذیت فراوانی متحمل گشتند، از اقشار مختلف بورژوا و مرفه آمده و اغلب در شمار تحصیل کرده های جامعه بوده اند.

(رجوع شود به کتاب "هینت های زنان"، مورگان شوستر در

<http://www.pishtaaz.com/zanan/index.htm>)

از دوران روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، تا به امروز نیز در ایران، عموماً ما شاهد مبارزات زنان مرفه و تحصیل کرده جامعه بر علیه تبعیض جنسی در زمینه هایی مانند تحصیل، کار، حجاب و سایر حقوق دموکراتیک بوده ایم.

مبارزه در زمینه حق تحصیل، حق کار، حق انتخاب پوشاک و حجاب در مقام مقایسه با مطالبات زنان کارگر، کم درآمد و به خصوص زنانی که در شهرستان ها و دهات به سر می برند، از اهمیت خاصی برای زنان مرفه و تحصیل کرده ساکن شهرهای بزرگ برخوردار بوده است و چماق رژیم هم از ابتدا بر سر این قشر از زنان ما پایین آمده است.

به عبارت دیگر، زنانی که از خانواده های کارگری و فقیر جامعه می آیند، به خصوص هر چه از نظر اقتصادی بیشتر عقب نگه داشته شده باشند، مسائلی مانند تحصیل، کار و حجاب برایشان در دوران رژیم گذشته در مقایسه با دوران رژیم کنونی فرقی نکرده است: وضع و امکانات تحصیل برای زنان جوان خانواده های فقیر شهرستان ها و دهات دور و نزدیک در زمان سلطنت پهلوی بهتر از زمان فعلی نبود. در آن دوران هم مانند امروز، اگر مدرسه ای وجود داشت، صرفاً در سطح

کلاس های ابتدایی بود و اگر کودکان اعم از دختر و پسر آموزشی دیده اند، صرفاً از این حد بالاتر نرفته است. پس از آن به علت فقر شدید خانواده، کودک اگر پسر باشد صرفاً به سر کار گذاشته می شود و اگر دختر علاوه بر کار، هرچه زودتر راهی خانه شوهر شده و یا حتی به فروش می رسد. حجاب اجباری کنونی، در زمان رژیم گذشته، همواره در میان اقشار زحمتکش شهرستان ها و دهات مرسوم بوده و در دوران این رژیم چیزی از این نظر برای آن ها عوض نشده است. زنان شهرستان های کوچک و دهات به دلیل تعصبات مذهبی و سنتی همیشه "حجاب" را رعایت کرده اند و به این دلیل رژیم نیز هرگز مجبور به اعمال "حجاب اسلامی" بر آنان نشده است.

از نظر مشغله خارج از منزل هم به علت نوع کار معمول در شهرستان ها و دهات (کشاورزی، دامداری، کارگری) نوع کار از رژیم گذشته به رژیم کنونی فرقی نکرده است. کار کشاورزی و دامداری در کنار انجام کار روزمره خانواده و یا بیگاری در کوره پزخانه ها و کارگاه های قالیبافی و نظیر این ها در کل در همان شرایطی هستند که در زمان رژیم گذشته بودند و در نتیجه این ها از جمله مشاغل نبوده است که به وسیله رژیم کنونی از زنان ستانده شده باشد.

در حقیقت، تبعیض و ستم جنسی نسبت به این قشر از زنان زحمتکش جامعه ما، به طور خواه ناخواهی با سطح اقتصادی این قشر، در هم تنیده و به شکلی رسیده که مفاهیمی مانند "حقوق دموکراتیک" انسان (مرد یا زن) مفهومی ندارد؛ مسأله بر سر شکم خالی است؛ مسأله بر سر تحمل ستم سرکارگر و کارفرما است برای پر کردن شکم خانواده؛ مسأله بر سر مبارزه طبقاتی است.

وقتی در خانواده، زن و شوهر و کودکان همگی در طول روز برای به دست آوردن لقمه خانی، ۱۶ ساعت، ۱۸ ساعت کار می کنند و وقتی به خانه می رسند، از بدن خسته آنان جنازه ای باقی نمانده و هنوز هم درآمد کافی برای امر معاش خود ندارند، به فکر زن نمی رسد که چنان چه شوهرش توی گوش او خاباند و یا با کمر بند بدن او

را پاره پاره کرد، به دفاع از "حقوق دموکراتیک" خود، بلند شود و اعتراض کند و در مقابل "مبارزه" کند!

حقوق انسانی و دموکراتیک این زنان، دیگر حتی برای خود آن‌ها هم معنی و مفهومی ندارد، زیرا که وضع آن‌ها بسیار وخیم تر از این حرف‌ها است. یا این که این قشر از زنان هرگز به دنبال طلاق نمی‌رود که قوانین شرعی طلاق برایشان "تبعیض آور" و "زن ستیز" باشد. این زنان از زمانی که به خانه شوهر می‌روند تا هنگام مرگ پایشان به آن ازدواج بسته شده و خروج از آن تنها با مرگ شوهر ممکن است. علاوه بر این، آینده‌ای بهتر از آن چه دارند، نه تنها جلوی پایشان نیست که زندگی به مراتب برایشان مشکل‌تر گشته و از نظر اجتماعی و اقتصادی مرعوب‌تر می‌گردند. این قشر از زنان عموماً وقتی با طلاق از طرف شوهر روبرو می‌شوند، همواره مسئولیت کودکان خود را دارند و اگر چه حضانت با پدر است، ولی فرزندان را همواره مادر بزرگ می‌کند. گرفتن کامل فرزندان از مادر و دادن حضانت کامل به پدر، عموماً در میان اقدار مرفه‌تر پیش می‌آید که پدر به تکیه بر خانواده خود، فرزندان را از زنش می‌گیرد. در میان این قشر از خانواده‌های کارگری، پدر و مادر مرد (یا زن) اغلب با آن‌ها زندگی می‌کنند و خود از کار افتاده‌اند.

پس بر گردیم به نکته مورد نظر، نتیجه این که هرگونه مبارزه دموکراتیک برای این قبیل حقوق در دوران رژیم کنونی، به وسیله زنان بورژوا، تحصیل کرده و لاقفل تا حدودی مرفه جامعه صورت گرفته و از ابتدا هم این محدودیت‌ها که به وسیله حزب الله تحمیل گردید، مورد اعتراض این قشر از زنان ما در شهرهای بزرگ قرار گرفت. در این جا باید توجه داشت که بحث بر سر حقانیت مبارزات دموکراتیک زنان نیست. البته هر زنی یا هر انسان آزاده‌ای از حقانیت مبارزات زنان ایران بر علیه ستم جنسی رژیم دفاع می‌کند، بلکه بحث در این جا این است که وقتی ستم طبقاتی و اقتصادی چنگال خود را برگرداند انسان تنگ می‌کند، دفاع از حقوق دموکراتیک در آن

مقطع معنی و مفهوم خود را از دست می دهد و حتی اگر زنی کاملاً هم به آن واقف باشد، در باره اش اقدام یا مبارزه ای نمی کند.

زنان کارگر جامعه ما عموماً در مبارزات صنفی و طبقاتی و به خصوص در مبارزاتی که شوهرانشان درگیر می شوند، شرکت می کنند و عموماً هم در این مبارزات تا آخر ایستادگی نمود و حتی از جان گذشتگی می کنند. نمونه این گونه مبارزات را در سال های اخیر به خوبی ملاحظه کردیم. برای مثال در میان کارگران شاهی که در مبارزه بر علیه اخراج خود راهپیمایی اعتراض آمیز نموده و به جلوی مجلس رفتند، عده زیادی کارگر زن هم بودند. رژیم در جلوی مجلس آنان را به گلوله بست و عده زیادی از آنان کشته شدند. یا این که در خاتون آباد، در تظاهراتی که کارگران گذاشتند، خانواده هایشان هم شرکت کردند. وقتی رژیم با هلی کوپتر و نیروهای پدافند خود به این کارگران حمله کرده و آنان را به خاک و خون کشید، عده ای از افراد خانواده های آن ها هم کشته و مجروح شدند. پس از آن، این همسران کارگران کشته شده بودند که به اعتراض بر علیه رژیم فریاد برآورده و یه شعار دادن پرداختند.

در دوران انقلاب ۱۳۵۷ هم زنان کارگر جملگی در مبارزات طبقه کارگر بر علیه رژیم پهلوی قد برافراشتند، نه برای مبارزات فمینیستی و یا در تظاهرات گسترده ای که در اوائل روی کار آمدن این رژیم، در محکوم کردن حجاب اجباری در تهران برگزار شد، عمدتاً زنان چپی و مترقی و اقشار مرفه شرکت کردند.

به این دلیل است که مبارزات رهایی بخش زنان ایران، می بایستی در دو سطح و به طور آگاهانه صورت گیرد:

اول، آموزش و آگاهی دادن به کلیه زنان جامعه از هر قشر و طبقه ای در رابطه با تبعیض جنسی حاکم و قانونی موجود که زیرا گذارنده ابتدایی ترین حقوق انسانی و دموکراتیک آن ها است. در این مرحله می باید کوشش شود تا کلیه زنان تحت ستم جامعه زیر یک چتر و به طور متحد عمل کنند.

زنان آگاه، تحصیل کرده و روشنفکر ما می توانند پرچمدار این سطح از مبارزات بوده و در متحد کردن زنان در زیر یک چتر و در پرتو تشکیلاتی دموکراتیک، مشکلات خود را مطرح کرده و طرح مبارزه ای متحد را بریزند. خواسته های دموکراتیک زنان و مبارزه بر علیه ستم جنسی، به علت وجود دیکتاتوری و خفقان و سرکوب به زودی تبدیل به رودررویی با رژیم شده و در این حالت است که داشتن رهبری و سازماندهی و برنامه برای اقدامات بعدی اهمیت پیدا کرده و در سرنوشت مبارزه تعیین کننده می گردد.

در این جا است که نقش زنان کمونیست انقلابی و پیشرو بسیار اهمیت یافته و در واقع تداوم مبارزات متحدانه زنان به میزان نقش این زنان در سازماندهی با برنامه این مبارزات می باشد که ما آن را سطح دوم مبارزات دموکراتیک زنان می خوانیم.

در این مرحله وظیفه زنان سیاسی و فعال کمونیست و انقلابی است که می باید با کمک زنان کارگر پیشرو و آگاه به جذب هرچه بیشتر سایر زنان کارگر به فعالیت حول محور مسائل و مشکلات زنان کارگر پردازند. از آن جایی که مسائل زنان کارگر به سرعت خصلت اقتصادی و طبقاتی می یابد، کار دموکراتیک کردن با آنان مترادف با کار سیاسی کردن می گردد. به عبارت دیگر، در روند کسب آگاهی برای دفاع از حقوق دموکراتیک زنان کارگر و دفع تبعیض و ستم جنسی از آنان، بحث ها به سرعت به موضوع ستم اقتصادی کشیده که مبنی بر ستم طبقاتی می گردد.

این گونه بحث ها با زنان کارگر در نهایت به بحث مبارزه با رژیم به منظور سرنگونی آن و برچیدن نظام سرمایه داری می کشد. از این رو است که نقش زنان کمونیست و انقلابی که بتوانند نه تنها بحث ها را در خط مارکسیزم انقلابی پیش ببرند، بلکه زنان کارگر را در محل کار و زندگی اشان جذب مبارزات عینی و سازماندهی شده در زندگی روزمره اشان نمایند، اهمیت تعیین کننده دارد.

در این مرحله از مبارزات که خواسته های زنان از شکل مطالبات دموکراتیک به مبارزات سیاسی تبدیل می شود، چه در مراحل اولیه این مبارزات سازماندهی شده و

چه در مراحل نهایی الزاماً مورد پشتیبانی زنان اقلشار مرفهی که در این سازماندهی فعال بوده اند، قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، نه همه زنان مرفهی که خواهان مبارزه پی‌گیر با رژیم هستند، الزاماً خواهان برچیده شدن رژیم می‌باشند و یا اگر هم در مورد رژیم جمهوری اسلامی خواهان برچیده شدنش باشند، الزاماً خواهان از میان برداشتن نظام سرمایه‌داری نیستند، چون این امر می‌تواند در تضاد با منافع طبقاتی خود آن‌ها قرار بگیرد.

از این رو است که گرفتن رهبری این گونه مبارزات زنان، به دست زنان کمونیست انقلابی که مسلط به بینش انقلابی مارکسیستی هستند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا که این زنان باید بتوانند در مقابل بحث‌های زنان فمینیست، بحث‌های انقلابی خود را ارائه داده و بتوانند زنان کارگر و حتی المقدور بقیه زنان را قانع نمایند و به این ترتیب، به رهبران طبیعی و مورد اعتماد این زنان تبدیل گردند.

طبیعی است که در این راستا زنان کمونیست و روشنفکر انقلابی و زنان کارگر پیشرو برای عملی ساختن اهداف خود، می‌باید در درجه اول خود از اعضای یک تشکیلات کارگری انقلابی که کاملاً زیرزمینی عمل می‌کند، بوده و دوم این وابستگی را در تشکیلات زنان کاملاً مخفی نگه دارند. دلیل این که این زنان نیاز به پشتیبانی یک تشکیلات کارگری انقلابی دارند، این است که مبارزات انقلابی زنان نه تنها خود نیاز به تداوم و حضور مداوم زنان انقلابی در صحنه اجتماعی دارد، بلکه برای پیاده کردن هرگونه اهداف انقلابی، نیاز به ابزار آن دارند. ابزار مبارزات انقلابی زنان، در دست تشکیلات انقلابی طبقه کارگر است که می‌تواند کل طبقه کارگر را به مبارزات حمایتی از مبارزات دموکراتیک زنان بلند کند. اهمیت این پشتیبانی در قدرت نهفته در کفی طبقه کارگر است. به عبارت دیگر، زنان برای سرنگون کردن این رژیم نیاز به ابزار این کار دارند و این ابزار در دست طبقه کارگر است. نتیجتاً زنان کمونیست و انقلابی و زنان کارگر پیشروی که قصد سازماندهی زنان را برای مبارزات

دموکراتیک خود دارند، لازم است اول خود در درون یک تشکیلات انقلابی کارگری فعالیت داشته و ابزار مبارزاتی خود را آماده داشته باشند.

دوم: چه زنانی در این تشکیلات زنان نمی توانند باشند و چرا این تشکیلات به حمایت طبقه کارگر و به خصوص پیشروی کارگری متشکل نیاز دارد.

تشکیلات زنان ستم‌دیده ما که به منظور مبارزه با ستم جنسی، اقتصادی و طبقاتی حکومت شکل می‌گیرد، طبیعتاً نمی‌تواند و نباید دربرگیرنده زنان وابسته به رژیم و آنان که نیروی خود را در خدمت رژیم قرار داده اند باشد. زنان وابسته و عناصر در خدمت رژیم خود در پیاده کردن تبعیض و ستم جنسی بر سایر زنان جامعه ما نقش داشته اند، زیرا منافع طبقاتی اشان بر ستم جنسی ای که متحمل می‌شوند، می‌چربد. لذا نمی‌توانند هم‌زمان مدافع منافع دموکراتیک زنان ستم‌دیده باشند.

برای مثال، زنان دارای مقام و پست در رژیم جمهوری اسلامی، منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی اشان به قدری بالا است که به راحتی به ستم جنسی رژیمی که از آن دفاع می‌کند، می‌چربد. در نتیجه با وجود این که این زنان از نظر قانونی در همان شرایطی از تبعیض جنسی هستند که سایر زنان جامعه، ولی منافع اقتصادی ناشی از موقعیت اجتماعی اشان اجازه نمی‌دهد که از این موقعیت چشم‌پوشی کرده و در مقابل رژیم حتی از حقوق انسانی و پیش‌پا افتاده زنان، مثل حق سفر، حق کار و دستمزد مساوی و نظیر این‌ها دفاع کنند. در عوض این زنان به عنوان دست و زبان رژیم، خود تبعیض و ستم جنسی موجود در قوانین رژیم را تفسیر و توجیه کرده و مجازات‌های رژیم را بر سایر زنان اعمال می‌کنند. این امر تنها شامل زنان وابسته به حکومت مجلس که خواهان‌نا(مثل عشرت شایق نماینده تبریز که گفت: "اگر ۱۰ زن خیابانی را اعدام کنند، دیگر زن خیابانی نخواهیم داشت.") نمی‌شود، بلکه کلیه زنانی که در طول این بیست و چند سال خود را در خدمت منافع رژیم قرار داده و در تئوری/عمل در اعمال ستم جنسی بر زنان جامعه ما نقش داشته‌اند (مانند خواهر زینبی که برای حفظ موقعیت اجتماعی خود، حاضر است زن دیگری را به عنوان

"بدحجابی" دستگیر کرده و انواع صدمه بدنی و توهین های وقیحانه ای را نسبت به او روا دارد) می گردد.

اگر این زنان هم مانند سایر زنان جامعه ما از طرف قانون مورد ستم جنسی قرار می گیرند، مشکل آن ها است و رابطی به سایر زنان جامعه که مورد خشونت بدنی و روحی این زنان قرار می گیرند، ندارد. این زنان منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی خود را به از دست دادن حیثیت و ماهیت انسانی خود فروخته اند و هیچ وجه مشترکی با سایر زنان جامعه ندارند.

این امر در مورد زنان دستگاه حاکم رژیم گذشته هم صدق می کند. این که این زنان و این قشر از طبقه سرمایه دار جامعه ما در این مقطع در قدرت نیستند، چیزی از مسئولیت آن ها نسبت به زمانی که در قدرت بودند، نمی کاهد. زنان دستگاه حاکمیت رژیم گذشته نیز در آن زمان به خاطر منافع مادی و موقعیت خود، ستمی جنسی را پذیرفته و برای برچیدنش هیچ گونه مبارزه ای خارج از چارچوب شعار و سمینارهای پر زرق و برق برای سرگرمی خود، نکردند. ستم جنسی وارد بر زنان اقدار مختلف زحمتکش جامعه همواره وجود داشت و هیچ صدای اعتراضی در این رابطه بلند نشد.

اگر این زنان اکنون موقعیت اجتماعی خود را به خاطر این که قشر سرمایه دار مدرن کشور، مرعوب قشر سرمایه دار سنتی آن شد، از دست داده اند، مشکل آن ها است و رابطی به زنان ستمکش جامعه ما که به هر حال در هر دو حکومت تحت تبعیض و ستم جنسی قرار گرفته و از کوچک ترین حقوق دموکراتیک خود برخوردار نشده اند، ندارد.

لذا تشکیلات زنان باید تشکلاتی مستقل از هرگونه عناصر بورژوازی سابق یا کنونی باشد. این عناصر هر دم برای منافع طبقاتی خود قابل خریده شدن بوده و از هیچ گونه خیانتی به اهداف زنان زحمتکش ما روی گردان نیستند.

برخلاف این نظریه فمینیستی که مدعی است مبارزات رهایی بخش زنان مبارزه ای است بین زن و مرد و دربر گیرنده تمام مردها می باشد و حتی به این واقعیت اشاره می کند که کارگران مرد هم بر زنان خانواده خود ستم جنسی روا می دارند، از دیدگاه مارکسیستی این تحلیل علمی نیست چون تجربیات تاریخی عکس این را ثابت کرده است.

ما وقتی از فرهنگ جامعه امروز و نواقص آن یاد می کنیم و می گویم که طبقه کارگر تنها طبقه ای است که قادر به برچیدن این نواقص، بیماری ها و ستم ها است، این بدان معنی نیست که عناصر طبقه کارگر، یعنی کارگر مرد جامعه ما تافته ای جدا بافته از بقیه جامعه است. نه! منظور از این حرف این است که کلیه کارگران، اعم از زن و مرد، به شکل یک طبقه و نه به شکل فرد فرد دارای پتانسیلی هستند که می تواند جامعه را به سوی آن پایگاه اقتصادی ای سوق دهد که در آن منافع یک طبقه باعث استثمار و ستم وارد بر طبقه دیگر نگردد. وقتی زیربنای مادی این ستم که همان منافع اقتصادی باشد، از بین برود، فرهنگ این منافع هم که انسان ها را از نظر ذهنی آماده ستم بر انسان های دیگر می کند، کارایی خود را از دست می دهد و در نتیجه تدریجاً پوسیده شده و از بین می رود. این پناسیل یک توان بالقوه است، ولی به طور خود جوش و همواره بالفعل نیست؛ اگر بود که دیگر نیازی به این همه بحث و کشمکش های تنوریک نمی بود، بلکه فرد فرد طبقه کارگر صرفاً به خاطر این که به طبقه کارگر تعلق داشتند، به طور خود به خودی از آگاهی طبقاتی در سطح انقلابی برخوردار می شدند. در این صورت، خیلی پیش از مارکس و انگلس کارگران بر علیه نظام سرمایه داری انقلاب کرده و در زمان حیات مارکس و انگلس نقداً انسان ها می توانستند از نظام سوسیالیستی برخوردار گردند و دیگر لزومی نداشت که مارکسیزمی به عنوان یک بینش علمی برای درک دیالکتیک تاریخی انسان و ستم انسان بر انسان مطرح گردد.

حقیقت این است که نه تنها این پتانسیل همیشه و به طور مادرزادی بالفعل نیست که حتی درک از بالقوه بودنش هم آسان نیست و آشنایی با آن نیاز به سلاح تنوریک دارد. از این رو، این بحث که کارگران مرد هم مثل مردان سایر اقشار جامعه به زنان خود ستم جنسی وارد می آورد، استدلالی نیچته است که از درک غلط موضوع سرچشمه می گیرد. واقعیت، امروز در سطح بین المللی این است که نه تنها آگاهی کارگران بالفعل نیست، بلکه برای موج عظیمی از آنان حتی بالقوه هم نیست. این پتانسیل بالقوه را امروز تنها در رده بسیار ناچیزی از روشنفکران انقلابی و کارگران پیشرو می توان یافت.

به بیراهه کشیده شدن انقلابات (مانند انقلاب ۵۷ ایران)، حتی آن زمان که طبقه کارگر آگاهانه قدرت را به دست گرفته است (مانند انقلاب شوروی بعد از لنین) و یا روی کار آمدن استالینیزم/مانوئیزم و انحرافات اپورتونیستی (فرصت طلبی)/سکتاریزم (فرقه گرایی) امروزه جملگی اثبات بر فاصله عمیق چپ و طبقه کارگر از این پتانسیل را دارد. اگر نیروهای چپ و طبقه کارگر توان بالفعل داشتند، دیگر این همه انحرافات چرا؟

تاریخ مبارزات کارگری و انقلابات نیز نشان می دهد که شناخت از این پتانسیل بالقوه و تبدیل آن به بالفعل، نیاز به آموزش تنوریک و بینش مارکسیستی انقلابی دارد. همان طور که اشاره شد تنها چپی بودن و خود را مارکسیست دانستن هم تضمین کننده داشتن این دانش و بینش نیست. تاریخ نشان می دهد که تنها مارکسیست های انقلابی هستند که به علت مسلح بودن به تنوری های مارکسیزم، پتانسیل بالقوه مورد نظر درشان ایجاد می شود، سپس تنها با به بوته آزمایش گذاشتن آن آموخته است که تدریجاً این پتانسیل به بالفعل ارتقا می یابد.

لذا ستم جنسی وارد بر زن از طریق شوهر کارگرش، مانند سایر نواقص این شوهر ناشی از آموخته های او در جامعه و فرهنگ و سنت حاکم است. فرهنگ و سنت مرسوم در جامعه هم آن فرهنگ و سنتی است که طبقه حاکم بر جامعه دیکته و تحمیل

می‌کند. این امر در مورد اکثریت مردم یک جامعه صدق می‌کند. طرز تفکر و سطح فکر و اخلاق... و ارزش‌هایی از این قبیل را افراد در جامعه می‌آموزند و وجود/کمبود این ارزش‌ها ارتباط مستقیم با میزان دموکراسی/دیکتاتوری حاکم بر جامعه دارد. برای مثال اوایل انقلاب، از آن جایی که آب دموکراسی برای مدتی هر چند کوتاه وزید و همه امیدوار بودند که در اجتماع عدالت و دموکراسی نسبی حاکم گردد، در طول انقلاب و تا روی کار آمدن دولت بازرگان مردم در کوچه و خیابان، از فراهم کردن سکه در باجه تلفن عمومی برای هر کس که نیاز داشت گرفته تا رساندن مسافران به نزدیک‌ترین محل پیداده شدن به وسیله رانندگان اتوبوس شرکت واحد و رانندگان تاکسیرانی، به هم دیگر یاری رسانده و اغلب همه همدیگر را به چشم خودی نگاه می‌کردند. از زمان رفتن بختیار تا زمان روی کار آمدن بازرگان، کشور به مدت بیش از ده روز هیچ‌گونه دستگاه مجری قانون (پلیس، سپاه) نداشت، ولی علیرغم آن، به هیچ‌زن، مرد یا کودکی تجاوز نشد و کسی صدمه ندید؛ هیچ‌کس به بانک‌ها، مغازه‌ها و فروشگاه‌های بزرگ و کوچک حمله نکرد و اموال کسی به سرقت نرفت. آن وضع را مقایسه کنید با اوضاع کنونی که اغلب زنان ما (اعم از زنان کامل یا زنان جوان) در خیابان‌ها احساس امنیت نمی‌کنند و از فداکاری و از خودگذشتگی اثری به چشم نمی‌خورند.

خلاصه کلام این که جو اخلاق حاکم در جامعه، ناشی از جوی است که نظام حاکم فراهم می‌آورد و لذا رفتار افراد جامعه هم با یکدیگر منوط به همین رابطه است و رفتار تبعیض‌آمیز و زن‌ستیز مردان هم با زنان جدا از این اصل نیست؛ هرچه فشار اقتصادی، دیکتاتوری و اختناق بیشتر باشد، رفتار مردم هم با یکدیگر خشونت‌آمیزتر و ظالمانه‌تر می‌گردد.

تأثیر فرهنگ و اخلاق نظام حاکم بر توده مردم یک جامعه با تمام نوساناتش یکسان است و کارگران (اعم از زن و مرد) هم از آن مصون نمی‌مانند؛ نه حتی چینی‌ها از این آسیب در امان هستند. لذا نه تنها هستند کارگران مرد بی‌شماری که زن خود را

کنتک می زنند، بلکه هستند فعالان سیاسی و چپی که تساوی حقوق را بین خود و زنشان رعایت نکرد و در خانواده پدرسالاری را حاکم می کنند و حتی زن خود را می زنند. این ها همه به این دلیل است که تأثیر فرهنگ و اخلاق بورژوایی در جامعه بر پتانسیل بالقوه آن ها می چرید و در نتیجه، دست به عملی می زنند که خود در اصل خواهان برجیده شدنش هستند. این حالت حتی باعث دو رویی برخی از افراد در جامعه می گردد: به همین دلیل در میان مردم می بینیم که در بیرون از خانه دارای یک اخلاق و در داخل خانه خود دارا اخلاقی دیگرند. هرچه جامعه عقب افتاده تر باشد و اختناق بر آن بیشتر حاکم باشد، این دو رویی اخلاق و رفتار هم بین مردم بیشتر و عمیق تر می گردد. مثلاً در جامعه ما در میان مردان اقشار نسبتاً مرفه تا مرفه جامعه بیش از بقیه اقشار متداول است که در جلوی دیگران از زن خود تعریف و تمجید می کنند، اما در خانه خود با همان زن با خشونت و توهین رفتار می نمایند. در حالی که مردان طبقه ممتاز جامعه ما عموماً این رفتار دوگانه را با زن خود ندارند، این طرز رفتار در میان طبقه متوسط بسیار معمول و عادی است و ابعاد آن حتی اقشاری از طبقه کارگر را هم دربر می گیرد. به عبارت دیگر فرهنگی که طبقه حاکم بر جامعه اعمال می کند، بیشترین تأثیر خود را بر اقشار متوسط می گذارد، در حالی که قشر ممتاز طبقه حاکم خود از آن تا حد زیادی مصون می ماند. دلیل آن هم بسیار ساده است: فرهنگ و اخلاق حاکم می باید مترادف با میزان ستم طبقاتی باشد. هرچه فرهنگ و اخلاق فسادتر باشد، ابعاد ستم اقتصادی و اجتماعی و قانونی این ستم طبقاتی گسترده تر و عمیق تر می باشد.

توده مردم ستمکشی که راه به جایی ندارند، به عبارت دیگر به جان همدیگر می افتند و در وهله اول گلو نزدیک ترین و ضعیف ترین عناصر اطراف خود را (زن، دختر) می گیرند. از این رو است که حتی کارگران پیشرو و افراد روشنفکر و چپی جامعه ما هنوز نمی توانند این فسادهای اخلاقی جامعه بورژوایی را با وجود تشخیص و علم به آن ها، از خود بزدایند. این باعث می شود که در اجتماع از خود یک رفتار

را نشان داده و در خانواده و به دور از انظار عمومی، رفتاری صد و هشتاد درجه متفاوت داشته باشند. این برخورد ریاکارانه البته مختص به رفتار با زنان نیست، بلکه در زمینه های دیگر زندگی نیز همین طور است. مثلاً عموماً کاسبیکاران، دلالال و فروشندگان کوچک، از زبان گرم و نرمی برخوردار بوده و به آسانی و بدون احساس شرمندگی، سر انسان کلاه می گذارند.

مجموعه این فرهنگ که از ستم نظام حاکم سرچشمه گرفته، به فرهنگ و اخلاق خرده بورژوازی معروف است. خرده بورژوازی برای رسیدن به اهداف خود چند فرمول سرانگشتی دارد که همه در اصل یک هدف نهایی را دنبال می کند: سود پلادرنگ! خرده بورژوازی قشری است در حال زیگزاک زدن و در حالی که دو طبقه بورژوا و کارگر دائم در حال زورآزمایی با هم در جامعه هستند، خرده بورژوازی هم دائماً از چهره انقلابی به ضدانقلاب و بالعکس موضع عوض می کند، منوط به این که طبقه ای زورآزمایی دست بالا را داشته باشد. خرده بورژوازی برای رسیدن به مرحله بورژوایی اقتصادی، از هیچ چیز رویگردان نیست و از همه گونه نیرنگ و فریب و زیرکی که در کیسه دارد استفاده می کند، اما در عین حال، با جامعه ای از انسان ها هم در تماس است و که در مقاطع انقلابی به آن ها نیاز دارد و برای حفظ آبروی خود مجبور است، این خصلت را پنهانی به کار گیرد. در جامعه هر چه مبارزات حق طلبانه و دموکراتیک و انقلابات کارگری بیشتر صورت گیرد، این خصلت خرده بورژوازی بیشتر تضعیف می گردد. دورانی که رژیم بورژوایی حاکم قدرت بیشتری داشته و انقلابات و مبارزات طبقه کارگر و توده مردم را سرکوب می کند، این اخلاقیات خرده بورژوایی هم شدت پیدا کرده و در میان هرچه بیشتر اقدشار مختلف مردم متداول می گردد.

کارگران و روشنفکران چپی که دارای این اخلاق ریاکارانه هستند، در اصل به همین قشر خورده بورژوا تعلق دارند. یعنی با وجود این که در افکار خود از بورژوازی بریده اند، ولی از فرهنگ آن نتوانسته اند فاصله بگیرند. یکی از

خصلت های خرده بورژوازی در پی منافع فوری و لحظه ای بودن است که برخلاف بورژوازی به طرح برنامه و نقشه دراز مدت برای رسیدن به اهداف خود، اهمیت نمی دهد. برای مثال رستوران ها و غذاخوری های موجود در ایران است که وقتی تازه باز می شود، همیشه غذا و سرویس از همه نظر خوب است، اما به محض این که به اصطلاح مشتری های خود را جلب کرد، کیفیت همه سرویس به ناگاه پایین می آید. این طرز تفکر پول درآوردن، همان در پی منافع لحظه ای بودن است که باعث می شود، این سرمایه دار کوچک حتی منافع دراز مدت خود را نبیند. این وضع در سایر زمینه ها هم صدق می کند.

اتفاقاً برخوردهای فرصت طلبانه از یک سو و برخوردهای فرقه گرایانه از سوی دیگر که در میان برخی جریانات چپ متداول است نیز از همین طرز تفکر کوتاه بینانه و خرده بورژوازی ناشی می گردد که به دنبال نتیجه فوری هستند. مثلاً در تبلیغات این جریانات چپی، می بینیم که معتقدند که به محض انقلاب کارگری، تمام بقایای اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری به طور جادویی و خود به خودی از بین رفته و از فردای آن روز سوسیالیزم به شکلی کامل بر جامعه مستولی می شود. این دید ایدئالیستی، ناشی از همان دیدگاه کوتاه بینانه خرده بورژوازی است که می خواهد همه چیز آسان و سریع و بدون زحمت و دردسر انجام گیرد و از آن بدتر این که معتقد است که خود (سازمان/حزب)ش بهتر از هر جریان دیگری قادر است سوسیالیزم را فردای روز انقلاب پیاده کند.

اما هم زمان، در همین جامعه فاسد بورژوازی، عناصر پیشروی کارگر و روشنفکران انقلابی هستند که با تئوری های مارکسیست انقلابی کاملاً آشنایی داشته و در عین حال که در چنین جامعه ای به سر می برند، اما توان مبارزه فرهنگی را نیز با فرهنگ تحمیلی حاکم دارند. این عناصر که در ابتدا از نظر تعداد در اقلیت قرار دارند، نه تنها از آموخته های خود برای بارورسازی پتانسیل بالقوه خود استفاده می کنند، بلکه توان یافتن راه حل را برای تبدیل آن به پتانسیلی بالفعل هم دارند. این

عناصر سپس در صحنه مبارزات سیاسی توان کار کردن با بقیه طبقه کارگر را داشته و می‌توانند آگاهی طبقه کارگر را در مبارزات دموکراتیک و طبقاتی اش با رژیم بالا برند. این‌ها سپس پتانسیل رهبری طبقه کارگر را نیز پیدا کرده و ضمن بالا بردن آگاهی طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر آن‌ها را برای مبارزه و انقلاب آماده می‌کنند.

در چنین روندی است که طبقه کارگر کم‌کم با آن پتانسیل بالقوه‌ای که از آن یاد کردیم در خود آشنا می‌شود. بردن این پتانسیل از مرحله بالقوه به بالفعل، بسیار تدریجی و منوط به شرایط و جو سیاسی رشد می‌کند. مثلاً طبقه کارگر در مرحله اول شناخت از دشمن طبقاتی خود، متحد می‌شود و دست به انقلاب می‌زند. رژیم را سرنگون می‌کند و اگر رهبری انقلابی داشته باشد (مثل انقلاب اکتبر در شوروی)، دولت کارگری را روی کار می‌آورد و از آنجا به جنگ با اقتصاد، سیاست و فرهنگ بورژوایی می‌رود. در این راستا هدف برچیدن زمینه و ریشه ستم انسان بر انسان است. در این مرحله از انقلاب اگر چه اختلاف فاحشی در طرز برخورد افراد در جامعه دیده و احساس می‌شود (مثل اوایل انقلاب ۵۷ در ایران) اما برچیدن تمام بقایای اخلاق بورژوایی و خرده بورژوایی متداول در جامعه که با خلق و خوی انسان‌ها در آن جامعه پیوند خورده است، کاری سخت و دراز مدت است.

از این رو است که طبقه کارگر تنها متحد زنان در مبارزات رهایی بخششان، می‌باشد. زیرا تنها طبقه‌ای است که می‌تواند، اساس نظام سرمایه‌داری را که متکی و استوار بر ستم انسان بر انسان است، برچیند. در نظام سوسیالیستی، از آن جایی که سیادت هیچ انسانی (اعم از زن و مرد) بر انسان دیگر، نه تنها منافع طبقه کارگر را تأمین نساخته، بلکه به این نظام و انقلاب آسیب می‌زند، زمینه‌ای برای ستم جنسی باقی نمی‌ماند. طبقه کارگری که این انقلاب را می‌کند، خود شامل مردان و زنان جامعه است. به این ترتیب است که ستم جنسی، ریشه در جنسیت نداشته و زنان می‌توانند از نیروی طبقه کارگر برای پیشبرد اهداف رهایی بخش خود استفاده کنند.

اما همان طوری که اشاره شد، برچیده شدن فرهنگ بورژوازی از درون جامعه ای که تازه انقلاب کرده، حتی با وجود دولت کارگری بر مسند قدرت، کار ساده ای نیست و به طور خود به خودی صورت نمی گیرد. برای پاکسازی جامعه از فساد اخلاقی به ارث برده از جامعه بورژوازی، لازم است که نیروهای انقلابی و مبارز، خود همواره در صحنه سیاسی اجتماع حضور داشته و در کلیه موارد نقش فعال داشته باشند. این به خصوص شامل حال زنان مبارزی می شود که خواهان برچیدن تبعیض و ستم جنسی هستند. در درجه اول حضور زنان پا به پای مردان در کلیه امور سیاسی و اجتماعی، خود یکی از عوامل مرعوب کردن افکار پدرسالاری است. دیگر این که این زنان با داشتن تشکیلات خود، می توانند به طور سیستماتیک از دولت کارگری تقاضای کمک های مادی و ابزاری کرده و در سراسر کشور به یکی از عوامل ستم جنسی که همان ناآگاهی زنان خانه دار و کارگر عقب افتاده نسبت به مسائل سیاسی و حقوق دموکراتیک خود است، پایان بخشند. گذاشتن سمینارها، جلسات و گفتگو با زنان در سطح وسیع و با کمک تبلیغات، به سرعت جو را به نفع زنان تغییر خواهد داد. هرچه آگاهی زنان ما در تمام سطوح و اقشار جامعه در رابطه با مسائل سیاسی و اجتماعی بالا برود و هرچه تعداد زنان بیشتری از حصار کارخانه و مشاغل ساده بیرون آمده و در جامعه مطرح گردند و هر چه تعداد بیشتری از زنان در تولید اجتماعی و امور سیاسی فعال تر گردند، امکان برخوردهای پدرسالاری مردان در خانواده و اجتماع کمتر می شود. وقتی تبلیغات در رابطه با حقوق دموکراتیک زنان بیشتر و گسترده تر صورت گیرد و دولت کارگری از آن حمایت کند، به سرعت تغییر اخلاق مردان در جامعه می افزاید.

نتیجه این که انقلاب سوسیالیستی ای که به دست و همت طبقه کارگر صورت می گیرد، تنها شرایط مساعدی است که می تواند از مبارزات زنان حمایت کند. پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و روی کار آمدن دولت کارگری، این دولت تنها می تواند به زنان در رابطه با هدفشان کمک کند و آن ها را به هدف نهایی اشان

برساند، ولی نمی تواند خود این تغییر را به وجود آورد. لذا این خود زنان هستند که باید از شرایط مساعد برای کار سازماندهی شده خود به منظور برچیدن کلیه افکار و فرهنگ بورژوازی در زمینه تبعیض و ستم جنسی استفاده نمایند. این تنها راه مبارزه فعال برای کسب یک تغییر عینی و واقعی در زندگی زنان ما است.

آیا همه جریان‌ات چپ یک موضع را راجع به مسأله ستم بر زن دارند؟

مسأله مبارزه با تبعیض و ستم جنسی از طرف جریان‌ات چپ عمدتاً با سه برخورد روبرو است: یکی توسط جریان‌ات فرصت طلب که از مسأله زن و رویدادهای تاریخی و روزمره آن به عنوان منبعی برای تبلیغات خود استفاده کرده و در این راستا هدفشان ارائه برنامه‌ای انقلابی برای میسر کردن هر چه بهتر راه مبارزات زنان نیست، بلکه صرفاً با شعارهای پر آب و تاب و با ساختن بهشتی رویایی که به محض به قدرت رسیدن آن‌ها در برابر زنان پیدار خواهد شد، صحبت می کنند.

دیگری جریان‌ات فرقه گرا می باشند که کلاً به این مسائل بهایی نمی دهند و معتقدند که مسائل دموکراتیک بعد از انقلاب بلافاصله و به طور خود به خود حل گشته و کلاً مسائلی مانند مسأله زنان، اقلیت های ملی... و نظیر این ها را در ارتباط با فعالیت سیاسی نمی بینند و معتقد هستند که وظیفه آن‌ها تمرکز برای روی مسائل سیاسی و طبقاتی است.

دید سومی هم هست که معتقد است، تمام این مسائل مانند حلقه های یک زنجیر به هم متصل بوده و در ارتباط با هم هستند. نیروهای انقلابی و پیش‌تاز طبقه کارگر که نقش رهبری طبقه کارگر و انقلاب را به عهده دارند، در عین حال مسئولیت همه گونه پشتیبانی، چه پیش از انقلاب و چه بعد از آن، از کلیه نیروهای مبارز اقلیت تحت ستم جامعه را به عهده دارند.

اگرچه مسائل دموکراتیک هر قشر از جامعه می باید در نهایت با همت و مبارزه و در صحنه اجتماع قرار گرفتن خود آن‌ها حل گشته و ستم وارد بر آن‌ها را تنها از طریق مبارزات خود آن‌ها می توان برچید، اما از آن جایی که رهبری طبقه کارگر

تنها پشتیبان واقعی و تنها بدیل قدرت در برابر بورژوازی می باشد، مسئولیت همه گونه پشتیبانی از مبارزات دموکراتیک اقشار تحت ستم جامعه به عهده اش می افتد. به این دلیل است که نه رهبری طبقه می تواند به جای مبارزات دموکراتیک این اقشار، این حقوق را صرفاً به آن ها عطاء نماید نه می تواند نیاز آن ها را نادیده گرفته و از کمک و پشتیبانی آن ها روی گرداند.

دیدگاه مارکسیزم در رابطه با ستم بر زن

در مارکسیزم توجه به مسأله ستم بر زن اولین بار توسط انگلس در کتاب "منشاء خانواده" اش در یک تحلیل دیالکتیکی از تاریخ مطرح گردید. انگلس در آن کتاب به تشریح اوائل دوران مالکیت خصوصی پرداخته و توضیح می دهد که مالکیت خصوصی باعث از بین رفتن زندگی قبیله ای شد. در زندگی قبیله ای زنان و مردان به طور مساوی در کار تولید اجتماعی و بهره برداری سهیم بودند، اما با پیدایش مالکیت خصوصی، در درجه اول پدیده خانواده شکل گرفت. "خانواده" برای این به وجود آمد که از مالکیت خصوصی دفاع کند. در روند شکل گیری خانواده به شکلی که ما می شناسیم، زن حضور مستقیم خود را در تولید اجتماعی از دست داده و تبدیل به "ملک" شوهر گردید.

پیش از پیدایش مالکیت خصوصی، این مادر بود که در رأس خانواده (در شکل قبیله ای آن) قرار داشت و فرزندان نام او را به ارث می بردند. با پیدایش خانواده در دوران مالکیت خصوصی، زن این نقش خود را نیز در جامعه از دست داد و فرزندان با به ارث بردن نام پدر، اموال او را نیز به ارث می بردند و مادر در این میان نقشی نداشته و چون برده ای اسیر زندان خانواده گشت و به این ترتیب کلیه حقوق انسانی و اولیه خود را از دست داد. پدر به خاطر اموال خصوصی اش، خود در رأس خانواده قرار گرفته و به این ترتیب پدرسالاری آغاز و تبعیض نسبت به زن اعمال گردید.

به این دلیل در مارکسیزم، ستم بر زن کارگر را ستم "مضاعف" می نامیم، زیرا این که در جامعه سرمایه داری، طبقه کارگر (اعم از زن و مرد) مورد ستم طبقاتی قرار می گیرد که بحثی ندارد، اما زنان کارگر علاوه بر این تحت ستم جنسی هم قرار می گیرند. به عبارت دیگر، زنان علاوه بر ستم طبقاتی، به صرف زن بودن خود، یک بار دیگر هم تحت ستم اقتصادی قرار می گیرند و برای کار مساوی از دستمزدی پایین تر برخوردار می شوند و یا کار در جوامع سرمایه داری (به خصوص جوامع عقب نگه داشته ای مثل ایران)، برحسب جنسیت تقسیم و دستمزد هم برحسب جنسیت تعیین می گردد. در پایین به نمونه هایی از نظرات انگلس در "منشاء خانواده" اشاره می کنیم:

نمونه اول دقیقاً نشان می دهد که پیش از مالکیت خصوصی، چگونه روابط مردان و زنان آزاد بود و زنان از همان آزادی و حقوقی برخوردار بودند که مردان (اگر نکوییم که زنان به خاطر نقش اجتماعی خود از حقوق برتر و بیشتری برخوردار بودند: "...ادبیات کلاسیک کهن مملو است از اثرات شرایطی که در حقیقت قبل از یکتا همسری در میان یونانیان و آسیایی ها وجود داشته است که در آن شرایط، یک مرد نه تنها با بیش از یک زن مقاربت می کرد، بلکه یک زن هم با بیش از یک مرد مقاربت می کرد، بدون این که رسوم مقرر را نقض کنند..." و "به همین ترتیب فرزندان مشترکشان میان تمام آن ها مشترک بودند.»

سپس در دوران مالکیت خصوصی: "بدین طریق ازدیاد ثروت، از یک جانب به مرد موضعی برتر از زن در خانواده می داد و از جانب دیگر انگیزه ای برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد می داد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود عوض کند. اما این امر، تا زمانی که نسب بر مبنای حق مادر بود، غیرممکن بود. از این رو، این ترتیب باید منسوخ می شد و منسوخ هم شد." و "تشخیص نسب از طریق خط زن و حق توارث از طریق مادر، منسوخ شده و تبار مرد و حق توارث از طریق پدر برقرار گشت."

"برافتادن حق مادری، شکست جهانی-تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز به دست آورد؛ زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد و ابزاری صرفاً برای تولید فرزندان، این موضع تنزل یافته زن که به خصوص در میان یونانی های عهد نیم خدایان و از آن هم پیشتر عهد کلاسیک به چشم می خورد، به تدریج بزرگ شده و آراسته گشته و تا اندازه ای در لفاف شکل های ملایم تری پیچیده شد، اما به هیچ وجه از بین نرفت."

"اولین اثر حکومت مرد... در... خانواده پدرسالار نشان داده می شود." و "صفت اصلی آن... چند همسری نیست، بلکه در سازماندهی تعدادی افراد تحت تقید و آزاد، در یک خانواده تحت قدرت پدرسالارانه رئیس خانواده است. این رئیس خانواده، در شکل سامی، به صورت چند همسری زندگی می کند. افراد تحت تقید، یک زن و چند فرزند دارند و هدف تمام سازماندهی، نگه داری رمه و گله در یک منطقه محدود است." ویژگی های اساسی، ترکیب افراد تحت تقید و قدرت پدرسالارانه است. به همین سان خانواده دومی شکل کمال یافته این نوع خانواده است. لغت فامیلیا از ابتدا به معنای آرمان فیلیستین مدرن ما که ترکیبی است از تظاهر به احساساتی بودن و ناسازگاری خانگی، می باشد. در میان رومی ها در ابتدا حتی به یک زوج مزدوج و فرزندان آن ها اطلاق نمی شد، بلکه فقط به بردگان اطلاق می گشت. فامولوس به معنای برده خانگی و فامیلیا به معنای تمامیت بردگانی است که متعلق به یک فرد هستند. حتی در زمان گیوس، فامیلیا (یعنی ارثیه) بر مبنای وصیت و اگذار می شد. این اصطلاح توسط رومی ها اختراع شد تا یک ارگانیسم اجتماعی نوین که رئیس آن زن و فرزندان و تعدادی غلام تحت قانون پدرسالارانه رومی با قدرت مرگ و زندگی بر تمام آن ها در اختیار داشت را تشریح می کند. مارکس اضافه می کند که: «خانواده نوین نه تنها نطفه بردگی (بندگی) بلکه نطفه سرواژی را نیز در خود دارد. زیرا از همان ابتدا به خدمات کشاورزی مربوط است و در خود به صورت مینیاتور، شامل تناقض هایی است که بعداً در یک سطح وسیع در جامعه و دولتش تکامل می یابد.»

